

## تفاوت انبوه پیروان با یک جوینده چیست؟

هنگامی که بیشتر کسان در مورد سامان کشورداری سخن می‌گویند به درون‌مایه‌ی واژه‌های اکثریت و اقلیت نمی‌نگرند. از کاربرد این واژه‌ها در ذهن هر کس کژپنداری و برداشت‌های گوناگونی ایجاد می‌شود. در جامعه‌ی آزاد که مردم می‌توانند اندیشه‌ی خود را آزادانه بگسترانند امکان آن وجود دارد که درستی یا کاستی‌های پدیده‌ای برای همگان شکافته و روشن بشود. چنین مردمی می‌توانند دانسته پدیده‌ای یا روندی را که نیک می‌شناسند برگزینند. در اجتماع آزاد، که اندیشمندان از بازگو کردن اندیشه‌ی خود نمی‌ترسند، می‌توان بر آگاهی و خرد مردم آن اجتماع تکیه کرد. پس در اجتماع آزاد می‌توان پدیده‌ای را که بیشترین شمار این مردم پسندیده‌اند برتر و درست‌تر دانست چون درستی و کاستی‌های آن پدیده برای همگان آشکار شده است. این است که رای اکثریت برای برگزیدن پدیده‌ای سزاوار ارجمندی است.

پهنه‌ی دانستی‌ها به شمار اندیشه‌هایی بستگی دارد که در هم‌پرسی به یکدیگر برخورد می‌کنند. چون دانستی‌ها که بر یکدیگر افزوده شوند گسترده تر می‌شوند. بر این اساس شماره‌ی آرای مردم آگاه میزان درستی‌ی گزیده‌ی آنها را نشان می‌دهد. ولی ندانستن در خور شمارش نیست و هر چه از نادانی کاسته شود کمتر زیان بخش خواهد بود.

عقیده از ندانستن برمی‌خیزد و نادانی دشمن راستی است. به نمونه‌ای بنگریم: عقیده‌ی شماری از مردم بر این بوده است که برخی از بیماران روانی (دیوانگان) پیامبران خدایانی هستند که با روان آنها پیوند دارند. پیروان این عقیده چیزهایی را که نمی‌دانسته‌اند از این بیماران می‌پرسیده‌اند. آیا اگر در اجتماعی پیروان این عقیده اکثریت را داشته باشند باید در آن اجتماع کشورآرایی را به دیوانگان سپرد؟

اگر اندکی به درون‌مایه‌ی واژه‌ی اکثریت در کشورهای که دموکراسی دارند بنگریم می‌بینیم که چون بیشترین، شمار از مردم، برنامه‌ی یک حزب را پسند کنند آن حزب برای اجرای برنامه‌هایش فرمانروا می‌شود. یعنی در دموکراسی حزب‌ها کوشش می‌کنند که به آنگونه مردم را برای اجرای برنامه‌ای آماده کنند که بیشترین مردم خواهان آن برنامه بشوند. مردم خودبخود جوینده و پژوهنده نیستند که از خودآگاهی خواهان برنامه‌ی حکومت باشند بلکه رسانه‌های همگانی مردم را برای اجرای چنین برنامه‌ای می‌پزند.

بسان اینکه بیشترین مردم آمریکا به ویژگی‌های کویت یا عراق کمترین آگاهی را دارند. با این وجود اکثریت آنها برای آزاد ساختن کویت یا عراق از دست صدام رای می‌دهند. اگر بیشترین شمار از این مردم با این گونه هیاهوی سیاسی همراهی کنند و سود مردم آمریکا را در برنامه‌ی این حکومت بپندارند آن شمار مردم را اکثریت می‌گویند. کمتر شماری که با این هیاهو همگام هستند، ولی در این معرکه برای آمریکا چندان سودی را نمی‌بینند، این شمار را اقلیت می‌گویند. اندک شماری که به نیکی یا زشتی این کردار اندیشه می‌کنند آنها از گردانه‌ی حکومت بیرون هستند و به شمار نمی‌آیند.

یعنی اکثریت و اقلیت، هیچکدام، چگونگی و نیاز مردم آمریکا را بررسی نکرده‌اند و درستی یا نادرستی برنامه‌ی دولت را نمی‌شناسند. با این وجود می‌توانند در مورد چیزی که از زبان فرمانرایان می‌شنوند داوری کنند. در این اکثریت و اقلیت سازی، که آنرا دموکراسی نام نهاده‌اند، از ابزارهای فریب و دورغ سود برده می‌شود. از آنجا که برنامه‌های حکومت از سوی حزبی پیشنهاد یا قانونی می‌شوند مردم می‌توانند، پس از شناختن کاستی و نادرستی‌های آن برنامه‌ها، خواستار دگرگونی یا کنار گذاشتن آن برنامه‌ها بشوند.

به زبانی ساده: حکومت‌های دموکراسی هم مردم را فریب می‌دهند ولی معیار سنجش نیکی یا زشتی، در کارکرد حکومت، دانایی و نگرش مردم است. مردم در مورد کارکرد حزب داوری می‌کند یعنی در دموکراسی بر نیروی خرد مردم ارج نهاده می‌شود نه بر عقیده‌ی مذهبی‌ی آنها.

درست است که در این حکومت‌ها تنها در مورد خواست و نیازهای حزب نه خواست و نیازهای مردم داوری می‌شود ولی هر کس با اندک آگاهی خودش می‌تواند آنچه را که او درست می‌داند برگزیند. پس در دموکراسی اکثریت و اقلیت را پیروان مذهب یا نژادی نمی‌سازند بلکه مردم از دیدگاهی، که خودشان می‌نگرند یا به آنها نشان داده می‌شود، آزادانه برنامه یا شیوه‌ای را برای کشورشان، نه برای عقیده شان، می‌پذیرند یا رد می‌کنند.

هرگاه نژاد، قبیله، گویش، سرزمین یا مذهب کسانی معیار گوناگون بودن آنها گذاشته شود سخن از اندیشه و بینش آن کسان نیست بلکه سخن از برتر شمردن کسانی بر کسان دیگر است. یعنی اجتماعی را پاره پاره کردن و بخشی از آن مردم را با نشانه‌ای میان تھی ارجمند شمردن و برای سروری و سرکوب بخش‌های دیگر اجتماع گماشتن است.

البته کسانی که خود ناخواسته و ندانسته به گروه ویژه‌ای پیوند خورده‌اند به ناچار در خودپرستی و ستیزه‌جویی پرورده می‌شوند و اینکه شمار آنها بیشترین یا کمترین باشد تفاوتی ندارد. بسان سید تراشی در ایران که بیگانگان مهاجم، با همه‌ی پسماندگی‌ی فرهنگی و تاریخی که دارند، خود را برتر از ایرانی نامیده‌اند تا این عربزادگان بر مردم ایران حکمرانی کنند.

مفهوم واژه‌های اکثریت و اقلیت در اجتماع اسلامزده به مفهوم شمار پیروان یک مذهب است نه به مفهوم خواسته‌های بیشترین یا کمترین مردم در مورد شیوه‌ی کشورداری یا اجرای یک برنامه‌ی اجتماعی. در چنین اجتماعی نکوش زشتی در کردار حکمرانان نشان آشکار کردن کاستی‌های آن مذهبی است که بر آن اجتماع حاکم شده است. بسان این که سرقبیله‌ای را امیر سرزمین نفت خیزی بنامند تا کسان این قبیله خود را حاکم بیندارند. امیری که دست نشانده‌ی دیگران است بر همه‌ی مردم آن سرزمین ستم می‌کند چون او امیر است و تنها با زور اوامر او شرعی یا قانونی می‌شوند. ولی تنش اجتماعی در میان مردم قبیله‌ی ویژه با قبیله‌های دیگر است چون یک بخش از مردم برتر از مردمان بخش‌های دیگر شناخته شده است. از دیدگاه امیرسازان، برخورد به ستمکاری‌ی امیر برخورد به کسانی است که با قبیله‌ی امیر پیوند دارند نه برخورد به ماهیت ستمکاری. یعنی در بازار فریب بخشی از این مردم ستم و ستمکاری را می‌پذیرند چون خود را تافته‌ی جدا بافته‌ای می‌پندارند.

پیروان مذهب‌های گوناگونی که بدون بینش فرهنگی در اجتماعی پدیدار شده‌اند خواسته و نیازهایی جدا از دیگران ندارند و نمی‌توان نگرش انبوه آن مردم را در سوی پیشرفت جامعه گوناگون پنداشت. کسانی که مردم یک کشور را نسبت به نژاد، زبان، مذهب، پیشه‌ها تا گذشته‌ی تاریخی جدا از یکدیگر و بخش پذیر می‌شمارند آرمان آنها پاره پاره کردن شهروندان از یکدیگر و گمراه ساختن نگرش مردم از شناسایی کردن راستی است.

<< اشاره‌ای به بینش فرهنگی: فرهنگ مردم ارزش‌های بینش آنها ست که با معیارهای خرد انسان سنجیده و پدیدار شده‌اند یعنی فرهنگ چون چشمه‌ای از درون اندیشه‌ی همان مردم جوشیده است. بینش فرهنگی همیشه نسبت به دانش و شناخت و نیازهای اجتماعی مردم در گذار دگرگونی و نوشوندگی است. بنابراین احکام و عقیده‌های مذهبی که از سوی الاهی و رسولی برای مردم پیش‌نویس شده‌اند بینش فرهنگی به شمار نمی‌آیند. یعنی پیروان یک مذهب که احکام مذهب خود را معیار سنجش می‌پندارند سوی نگرش آنها با عقیده‌های خشک آلوده شده و بینش آنها از مذهب گرفته شده است نه از فرهنگ. >>

هر یک از دین‌های الاهی مردمان را نسبت به عقیده‌های مذهب آنها بخش می‌کنند. آنها براین پندارند که مردمان نابخرد و ناتوان هستند و از این روی می‌خواهند پدیده‌های اجتماعی را هم با احکام دین خودشان که آنها را بهترین می‌دانند بسنجند. برخی از این دین‌ها که کمتر اندیشه سوز هستند نادانی و ناتوانی‌ی مردمان را باور دارند ولی انسان را در انتخاب یکی از روش‌های بندگی آزاد می‌دانند (چون آنها همه‌ی رسولان را بسان شبان و مردمان را همسان گویند می‌شمارند).

در مملکت‌هایی چون عربستان و پاکستان حتا ترکیه هم، که بیشترین مردم آنها پیرو یک مذهب هستند، معیار حکمرانی اسلام است و این مردمان هویت و توان اندیشه‌ی خود را در دین اسلام گم کرده‌اند و نمی‌توانند مفهوم واژه‌هایی بسان خوداندیشی، آزادی، نمایندگی، همپرسی، راستی و درستی را بشناسند. بنابراین انتخابات در این گونه کشورها نمایشی است برای فریب دادن مردم و خشنود کردن جهانداران. هنگامی که به مردمی بخوراند، که خواسته و دانستی‌های آنها در تاریخانه‌ی مذهبشان فشرده شده است، آن مردم این هویت دروغین را بر خود می‌پوشانند و خرد خود را در پرورش آن مذهب به کار می‌بندند.

فرمانروایان جهان از واژه‌های اکثریت، اقلیت، ملت، انتخابات و رای‌گیری برای پیشبرد کار خودشان سخن می‌گویند و با این پوسته‌ها، که درون مایه‌ی دروغ دارند، همه‌ی جهانیان را می‌فریبند. پیروان یک دین یا یک عقیده دنباله‌رو هستند و شمار این پیروان برای سامان دادن کشوری اکثریت و اقلیت را نمی‌سازد. آرای پیروان اسلام را می‌توان به عنوان شمار بیعت کنندگان با یک امیرالمومنین شمرد ولی آرای آنها برای انتخاب نمایندگان مردم ارزش شمردن ندارد. زیرا پیروان دانسته چیزی را ارزشیابی نمی‌کنند بلکه آنها اوامر پیشوای مذهبی خود را دنبال می‌کنند؛ همانگونه که سپاهیان مطیع فرمان سپهدار هستند. بازدهی کردار یک سپاه می‌تواند ویران کننده یا سازنده باشد ولی سربازان برای ویرانی یا سازندگی همیار و همگام نشده‌اند بلکه آنها سرباز شده‌اند.

برای اینکه تفاوت شمار پیروان یک دین با شمار خواستگاران یک اندیشه را نشان دهم به نمونه‌ای می‌پردازم. آمارگیران کشورها برای تخمین زدن میزان محصول خشکدانه‌ها، که غلات نامیده شده‌اند، پهنه‌ی کشتزارهایی، که کشت می‌شوند، معیار می‌گذارند. در اینجا کشاورز آزاد است که براساس آگاهی و امکانات فراهم شده‌ی خود هر تخیلی را که نیکو می‌داند بکارد. یعنی گندم، جو، ارزن، چاودار یا ذرت برآیند گوناگون بودن خواسته و کار برزگران است. اگر آمارگیر پهنه‌ی کشتزار هر محصول را بداند او می‌تواند میزان محصول سالیانه‌ی کشورش را تخمین بزند. پس می‌توان از شناخت خواسته‌ی کشاورزان و بزرگی کشتزار آنها به میزان بیشترین محصول پی برد. ولی هیچ آمارگیری برای برآورد کردن محصول کشاورزی پهنه‌ی شوزار را، که چیزی در آنها نمی‌روید، به حساب نمی‌آورد. درست است که بزرگی زمین کشاورزی با میزان محصول گندم یا جو هماهنگی دارد ولی "گندم از گندم بروید جو ز جو"، از شن زهای کویر، از سنگ ریزه‌ها نه گندم می‌روید و نه جو. چون تخم زنده رویند است نه دانه‌های سنگ شده.

شمار مردمی که اندیشه‌ی ویژه‌ای را می‌پسندند یا خواهان پیاده کردن برنامه‌ی ویژه‌ای هستند در خور آمارگیری و شمارش می‌باشد. بیشترین شمار هواخواهان یک اندیشه یا یک برنامه نشان برتری آن اندیشه یا آن برنامه بشمار می‌آید. زیرا می‌توان پذیرفت که بیشترین دانستی‌ها در بیشترین شمار از مردم است. پس اکثریت آزاد بهتر می‌تواند نیکی یا زشتی پدیده‌ای را شناسایی کند. زمانی اندیشه‌ی اقلیت بارور می‌شود که آن اندیشه برای بیشترین مردم پخته و گوارا جلوه کند. عقیده‌ی مذهبی خشک و سنگ شده است و درخور رویدن نیست. انسان بر اندیشه‌ی خودش فرمانرواست ولی عقیده بر اندیشه‌ی انسان حاکم است.

اندیشه را می‌توان بررسی کرد و بافت‌ها و کاستی‌های آن اندیشه را آشکار ساخت تا همه‌ی کسان بتوانند با آگاهی آن اندیشه را بازسازی کنند و از کاستی‌های آن بکاهند ولی کسانی که پیرو عقیده‌ای هستند به ندانستن خود ایمان دارند که از "گم شدگان لب دریا" پیروی می‌کنند. کسانی که از اندیشه‌ی خود توان شناسایی نیکی و بدی در پدیده‌ای را ندارند پس داوری آنها در مورد آن پدیده بی ارزش است. هر اندک آگاهی بر دانشی که انسان دارد می‌افزاید و شمار آگاهی‌ها انبوه دانشی است که همگان دارند. دانایی در خور ستایش و ارزشیابی است ولی میلیارها ندانستن با اندک دانستن همسنگ نمی‌شود. شمار پیروان بودا در ایران به حساب نمی‌آیند چون اکثریت مسلمان هستند و مسلمانان چنین کسانی را سزاوار زیستن نمی‌دانند ولی شمار این پیروان حتا در همه‌ی جهان پهناور اکثریت هستند و این نشان پستی یا برتر بودن پیروان بودا نیست بلکه نشان نادرستی معیار سنجش ماست که به دروغ چنین سنجشی را پذیرفته‌ایم.

این پندار نادرستی است که اکثریت مذهبی باید از حقوق ویژه‌ای برخوردار باشند. شمار پیروان یک مذهب نشان درستی یا نادرستی عقیده‌ی آنها نیست بلکه نشان گرفتار بودن و نازا شدن خرد آنها در تنگنای آن مذهب است. کسی از عقیده‌ای پیروی می‌کند که در خود توان شناسایی ارزش‌های اجتماعی را نمی‌بیند. او خواسته‌های رسولی، مرشدی، پیشوایی یا امامی را دنبال می‌کند پس او از خودش آرمانی ندارد که راه رسیده به آن آرمان را بجوید. بخش کردن مردم نسبت به شمار عقیده‌های مذهبی و از اکثریت و اقلیت مذهبی سخن گفتن کرداری است نابخردانه و گفتاریست نادرست. زیرا در چنین دسته بندی عقیده‌ی بخشی از مردم، که اکثریت دارند، پیشاپیش برتر و احکام آن مذهب قانون شمرده می‌شوند. ناجوانمردانه تر از این بخش‌یابی احکام اسلام است که عقیده‌ی دیگران را پست و پیروان آنها را جاهل و حتا گناه کار و سزاوار مجازات می‌داند.

تاریخ رشد پیروان مذهبی را نمی‌توان خواند و نمی‌توان شنید بلکه باید در لابلای گویش‌ها، اسطوره‌ها، یادداشت‌ها و نشانه‌هایی که در هستی مردمان برجای مانده است شناسایی کرد. یعنی اگر می‌خواهیم شناسایی کنیم که چرا در دوران ساسانی بیشترین ایرانیان زرتشتی بوده‌اند؟ باید از روان فراریانی پرسید که در جان مردمان کشورهای بیگان آمیخته شده‌اند. اینکه چرا پس از هجوم مجاهدین اسلام اکثریت ایرانیان مسلمان شده‌اند؟ باید از شهرهای ویران شده پرسید، باید از خانه‌های سوخته و از شمشیر و سرنیزه‌های یافته شده پرسید نه از اسلامفروشان راستین. اگر پرسش این است که چرا اکثر ایرانیان امروز پیروان مذهب شیعه هستند باید از ارواح سدها هزار سنی مذهبانی پرسید که در دوران صفویه کشتار شده‌اند. چنانچه می‌خواهیم بدانیم که چرا اکثریت مردم ایران به حکومت اسلامی تن در داده‌اند؟ باید از دیوارهای زندان‌ها پرسید یا از پایه‌های بلند دارها و باید از تازیانه‌ها و زنجیرهای شکنجه‌گران مسلمان پرسید نه از آیت الله‌های منتظرالخدمت.

اکثریت‌هایی که با شمار پیروان مذهبی به وجود آمده‌اند همه بر زور و بی‌دادگری بنیان داشته‌اند. اکثریت دینی حق ویژه‌ای برای کشورداری ندارد چنانکه هیچ دینی حق سروری بر مردمی ندارد و نیز نباید عقیده‌ی اکثرینی ارزش ویژه‌ای داشته باشد. اکثریت‌های دینی بر اساس ترس و ناآگاهی در پیروان آن دین پیدایش یافته‌اند. مولوی در پیدایش این گونه اکثریت‌ها داستان شیرینی را بیان می‌کند:

روزی گرگ و روباه از شیر خواهش می‌کنند که آنها را در شکار همراهی کند. پس از آنکه آنها جانوری را شکار می‌کنند، شیر به گرگ فرمان می‌دهد که شکار را بخش کند. گرگ سر و گردن جانور را بخش شیر و درون پیکر جانور را بخش روباه و دیگر مانده‌ی پیکر را بخش خودش پیشنهاد می‌کند. شیر که از این بخش‌یابی خشمگین می‌شود و گرگ را پاره می‌کند. سپس به روباه فرمان بخش کردن شکار را می‌دهد. روباه، بخشی را برای ناشتایی شیر و بخشی را برای نهار شیر و مانده را برای شام شیر که اسدالله، سرور درندگان و امیرالانعام است پیشنهاد می‌کند. شیر از پیشنهاد روباه خشنود می‌شود و می‌پرسد: تو این هنر بخش‌یابی را از کجا آموخته‌ای؟ روباه پاسخ می‌دهد: از سرنوشت گرگ. اگر اندکی به روند همین داستان اندیشه کنیم درمی‌یابیم که اکثریت مسلمان در زیر فشار ترس به وجود آمده است و احکام اسلامی در ترس بر ایرانیان تحمیل شده‌اند. برای بشر نشان خردمندی نیست که احکام هزارسال کهنه را معیار سنجش پدیده‌های اجتماعی بگذارد.

پذیرفتن اکثریت دینی برای حکومت یعنی رد کردن خرد انسان، یعنی پذیرفتن ستمکاری از سوی خشم‌آوران، یعنی پایمال کردن حقوق اجتماعی دگران‌دیشان، یعنی پذیرفتن حکومت نابخردان بر خردمندان. اگر روشنفکرانی بر این گمان هستند که کسانی می‌توانند بر مردم حکم برانند که توانسته‌اند اکثریت مردم را بترسانند و فریب بدهند. پس پیشاپیش چوب حکمرانی را به پیشوایان مذهبی سپرده‌اند و بر این اساس هم حکومت اسلامی در ایران مشروعیت خواهند داشت. البته حکومت اسلامی هیچ حقانیتی ندارد که بر مردم به ویژه بر مردم ایران حکم براند. آزادخواهان باید بدانند که ولایت فقیه شرعی است و الله این مشروعیت را به خلیفه‌ی خود می‌دهد ولی مسلمانان نه می‌توانند به ولایت فقیه رای بدهند و نه می‌توانند این مشروعیت را از فقیه بگیرند. نمایش انتخاباتی در ایران بیعت گرفتن در زیر شمشیر است. یعنی بیعت کننده تعهد می‌کند که از اوامر فقیه اطاعت کند نه این که او کسی را انتخاب کند. البته انسان خود را محور فرمانروایی می‌داند و ایرانیان هم در آزادی حاکمیت الله را نمی‌پذیرند.

در احکام اسلامی هیچ اندیشه‌ای به جز اوامر الله پذیرفته نمی‌شود. پیروان دیگر عقیده‌ها و دگراندیشان هم حق بودن و زندگی کردن ندارند و در درازای زمان باید در زیر فشار حکومت اسلامی نابود بشوند. همانگونه که از شمار پیروان عقیده‌های دیگر در کشورهای اسلامی اندک اندک کاسته می‌شود. بنا براین در کشورهای اسلامی تنها مسلمانان حق زندگی دارند ولی آنها هم، و رای اوامر الله، حق اندیشه کردن را ندارند. در آیات قرآن حقوق اقلیت‌ها بدین گونه نوشته شده است.

<< سوره‌ی ال عمران، آیه‌ی ۰۲۸ :

مسلمان نباید دوست غیر مسلمان برگزیند، که این خواست الله نیست، مگر آنکه شر ایشان را دفع کنید.

سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۰۸۹ :

با نامسلمانان دوستی نکنید تا ایمان بیاورند و اگر باز از ایمان برگشتند، آنها را بگیرید و بکشید، که آنها دوست و یار شما نیستند.

سوره‌ی التوبه، آیه‌ی ۰۰۵ :

همین که ماه حرام گذشت، در کمینشان باشید، بر آنها هجوم بیاورید و بکشید مشرکان را با هر نیرنگی که می‌توانید، چنانچه نماز بگذارند و زکات بپردازند از خون آنها بگذرید که الله غفور و رحیم است.

سوره‌ی التوبه، آیه‌ی ۰۲۹ :

بکشید کسانی را که به الله و احکام (...) او ایمان ندارند، همچنین آن دسته که خود اهل کتاب هستند ولی اسلام را نپذیرفته‌اند، مگر اینکه تعهد کنند که با خواری و خفت بدست خود جزیه (جریمه‌ی دگراندیشی در اسلام) بپردازند.>>

در حکومت اسلامی به دروغ از حقوق اقلیت‌های مذهبی سخن رانده می‌شود. مگر اکثریت، که شیعه مذهب هستند، از حقوق اجتماعی برخوردار است که انسان بتواند از حقوق اقلیت‌هایی سخن بگوید؟ مگر وکلای مسلمان حق یا توان اندیشیدن دارند که در مورد نیکی یا زشتی احکام اسلامی گفتگو کنند؟ حتا این نابخران نمی‌توانند کشتن انسان را نکوهش کنند آنها میزان دیه‌ی مسلمان و دیه‌ی کافر را از فقیه می‌پرسند. این کسان تا آن اندازه خود را نادان می‌پندارند که حتا نمی‌توانند بدون اوامر فقیه این احکام پسمانده را از قرآن برداشت کنند. این پسماندگان بی‌چاره که کشتن انسان را با پرداخت پول مشروع می‌دانند توان آن را ندارند که حقوق بشر را بشناسند. اگر در مجلس حکومت اسلامی اقلیت‌های مذهبی هم یک وکیل دارند، یکی برای این است که زشتی انسان ستیزی در احکام اسلامی پوشیده بماند دیگر این که اقلیت‌ها را به وظیفه و ناچیز بودن خودشان آگاه کنند به این امید که آنها هم در زیر ستمهای قانونی از خود بیزار و اسلام را ستایش کنند.

یکی از شوربختی‌های ما ایرانیان این است که بخشی از روشنفکران نمی‌خواهند یا نمی‌توانند برون از تنگنای اسلام ببینند. جدال و گاهی پرسش آنها بر این است که آیا آن آزادی‌های اجتماعی را که روشنفکران خواهان آنها هستند در اسلام وجود دارند یا نه؟ اگر کسانی پس از هزار و چهارصد سال هنوز نمی‌دانند که آزادی، دموکراسی یا مردمسالاری نمی‌تواند در اسلام وجود داشته باشد، چون در اسلام الله حاکم و مردم محکوم و قرآن حکمی است که برای آنها امر شده است، پس این کسان تفاوت مفهوم دانستن با عقیده داشتن را نفهمیده‌اند یا نمی‌دانند که عبد الله برده‌ی الله است و نمی‌تواند آزاد باشد. آنها تفاوت مفهوم حکم و حق را نمی‌شناسند و نمی‌فهمند که احکام یعنی اوامری که برای عبودیت بشر صادر شده‌اند نه برای حقوق بشر و بندگان الله تنها وظیفه دارند نه حق.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: [MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>

derafsh-kaviyani.com

